شهریار عدل
(با همکاری یحیی ذکاء)

آغاز عکاسی در ایران و نخستین عکاس‌ها*

آغاز هنر عکاسی در ایران، گذشته از ارزش هنری و یا احساسی عکسها، به دلیل آنکه مجموعه‌ای وسیع از اسناد و مدارک دربارهٔ ایرانِ عهد ناصری و دوره‌های پس از آن به دست می دهد، حائز اهمیت است. عکسها از نظر تحقیق دربارهٔ معماری و مردم شناسی و جز آنها ارزشمندند، بویژه که یکی از غنی‌ترین مجموعه‌های عکس در ایران در «آلبومخانهٔ» کاخ سلطنتی گلستان در تهران به صورت فهرست شده موجود است.[1]

اولین شکل عکسبرداری در سال ۱۲۵٤ق/۱۸۳۹م به صورت داگروتیپی (dagruer reotypie) در پاریس به نمایش گذاشته شد، و نخستین گزارش از کار عکاسی در ایران را میرزا محمد حسن خان اعتماد السلطنه (صنیع الدوله)، مترجم و رئیس دارالترجمهٔ ناصرالدین شاه در **مرآت البلدان** (ج۳، ص ۲۰-۲۲) می دهد و از آقارضا[2] پیشخدمت یاد می کند که در سال ۱۲۸۰ ق/۱۸٦۳-٦٤ از سوی ناصرالدین شاه لقب «عکاسباشی» گرفته است. اعتماد السلطنه از اینکه با وجود فراگیر شدن فن عکاسی در ایران هنوز مردم از رموز علمی و تاریخ آن بی خبرند، اظهار تأسف می کند و

* این مقاله فشرده‌ای است از مقالهٔ زیر:
Chahryar Adle (avec la collaboration de Yahya Zoka), "Notes et documents sur la photographie iranienne et son histoire," *Studia Iranica*, Tome XII, Fascicule 2, 1983.
که به علت محدودیت صفحات فشردهٔ ترجمهٔ آن را چاپ کرده‌ایم. مترجم: پروین شیبانی

تاریخچهٔ مختصری از این اختراع همراه با اطلاعات گرانبها و جالبی پیرامون هنر عکاسی در ایران می آورد. از جمله دربارهٔ داگروتیپی[۳] می نویسد، «در اواخر عهد شاهنشاه مبرور محمد شاه غازی [۱۲۵۰-۶۴ق /۱۸۳۴-۴۸] مسیو ریشارخان که اکنون [۱۲۹۶ ق/ ۱۸۷۹] زبان انگلیسی و غیره مدرسهٔ دارالفنون را معلم است با زحمات زیاد بر روی صفحهٔ نقره عکس می انداخت.» (**مرآت البلدان**، ج۳، ص ۲۱)

دهسال پس از آن به سال ۱۳۰۶/۱۸۸۸-۸۹ اعتماد السلطنه در **المآثر والآثار** (ص ۹۴) زیر عنوان «ترویج علم و عمل عکس» با تفصیل بیشتری می نویسد: «این فن، که از شعب علوم طبیعی است، در این عهدِ جاوید مهد [سلطنت ناصرالدین شاه] رواج گرفت و انتشار یافت. اگرچه نمونهٔ آن در اواخر سلطنت شاهنشاه مرحوم محمد شاه غازی به دست مسیو ریشارخان سرتیپ، معلم زبان فرانسه و انگلیس و غیره ارائه شده اما اصل شیاع و رواج و تکمیل و انتشار عمل عکس، که آن را فتوگرافی می نامند، از خصایص بزرگ این دولتست و اسباب عکس را که مسیو ریشارخان آورده بر روی صفحهٔ نقره می انداختند اسمش را دکراتیپ می گفتند و اینک شمارهٔ اساتید عکاسین و مواقع عکاسخانه ها در دارالخلافهٔ طهران و سایر بلاد معظمهٔ ایران صعوبت و اشکالی به کمال دارد...»

از مطالعات یحیی ذکاء چنین بر می آید که این محقق به عنوان یک درباری دوران ناصری، خواسته یا ناخواسته، اندکی اهمیت دوران محمد شاه را نادیده گرفته است. بر اساس نوشته های ژول ریشار می توان گفت که «دوربین» داگروتیپی می باید قبل از آمدن وی به ایران (۱۲۶۰ق/ ۱۸۴۴)، به ایران آمده باشد.[۴] رو یهمرفته چنین به نظر می رسد که ژول ریشار اولین کسی است که از سال ۱۲۶۰ق/۱۸۴۴ داگروتیپی را در دربار محمد شاه به کار برده است. اما هم زمان و یا شاید هم پیش از او شاهزاده ملک قاسم میرزا، فرزند فتحعلی شاه، در آذربایجان عکس می انداخته است. اینجا ما به معرفی این دو پیشگام هنر عکاسی در ایران و آثار ایشان ــ که نزدیک به تمامی آن از میان رفته یا گم شده است ــ می پردازیم.

ژول ریشار، معروف به «مسیو ریشارخان»، در سال ۱۸۱۶ احتمالاً در فرانسه به دنیا آمد. در اصل از روستای اوتری Autrey نزدیک گری Grey در ایالت فرانش کونته[۵] بود. خانوادهٔ ایرانیِ بازمانده از ریشار می گویند که برادرش، کاردینال ریشار، اسقف اعظم پاریس بوده است، ولی ظاهراً هیچگونه نسبتی میان ژول ریشار و فرانسوا ماری بنژمن ریشار دولاورنی de la Vergne/Lavergne (۱۸۱۹-۱۹۰۸) که در

۱۸۸۶ به مقام اسقف اعظم پاریس گماشته شد وجود ندارد. ژول ریشار سه سال در انگلستان اقامت داشته و علاوه بر فراگرفتن زبان انگلیسی با مقدمات پزشکی نیز آشنا شده است. وی در تاریخ دوم رجب ۱۲۶۰/۱۸ ژوئیهٔ ۱۸۴۴ پاریس را به قصد ایران ترک می کند و از طریق بنادر مارسی، استانبول، و ترابوزان، از راه تبریز، در ۱۶ شوال ۱۲۶۰/۲۹ اکتبر ۱۸۴۴ وارد تهران می‌شود[۹] و در خانهٔ مادام عباس سکونت می‌کند. مادام عباس‌که از اهالی اورلئان‌فرانسه بوده و درپاریس‌کارگری می‌کرده، زنی اهل حال بوده که در ایران به خانم محترمی مبدل شده و در حرم سلطنتی نفوذ بسیار داشت. مادام عباس در ۲۴ ذی القعده ۱۲۶۰/ ۵ دسامبر ۱۸۴۴ ژول ریشار را با خود به دربار می برد تا تصویر ناصرالدین میرزای ولیعهد را بر صفحهٔ نقره ثبت کند.

به گفتهٔ ژول ریشار، در آن تاریخ محمد شاه دو دستگاه ثبت عکس بر صفحهٔ فلزی داشته است که یکی از آنها را ملکه و یکتوریا و دیگری را تزار نیکلای اول به وی هدیه کرده بودند. با وجود آن که هر دو دستگاه با دستورنامه‌ای همراه بوده، گویا هیچ ایرانی و یا خارجی نتوانسته بود این دستگاهها را به کاربرد. به این دلیل، پس از آن که مادام عباس به درباریان اطلاع می دهد که ژول ریشار از چگونگی استفاده از این دستگاهها آگاهی دارد او را دعوت می کنند تا از ناصرالدین میرزای ولیعهد و عزت الدوله خواهرش عکس بگیرد.

در اوایل ۱۲۶۱/ ۱۸۴۵ وزیر مختار و کاردار سفارت انگلیس در تهران تعدادی از داگروتیپ های ژول ریشار را به نظر محمد شاه می رساند[۱۰] و او را در این کار می ستاید. محمد شاه ژول ریشار را به حضور می پذیرد و از او می خواهد که با «اسبابِ عکس»، باصطلاح آن زمان، از او عکس بگیرد.

در همان سال میرزا ابوالحسن خان ایلچی، وزیر امور خارجه، به ژول ریشار اطلاع می دهد که سفیر بخارا در دربار ایران از او خواهش می کند به منزل وی رفته و از او عکس بگیرد. ژول ریشار به همراه میرزا ابوالحسن خان به منزل سفیر می روند و سفیر از ژول ریشار دعوت می کند تا برای گرفتن عکس از خان به بخارا بروند. اما ژول ریشار با اشاره به اعدام و یا قتل یک افسر انگلیسی در بخارا دعوت او را رد می کند. ژول ریشار چندین بار تصویر محمد شاه و حاج میرزا آقاسی صدراعظم را می گیرد که به دنبال آن نامش در فهرست کارمندان دولت ایران ثبت می شود. در همان سال سفری نیز به اروپا برای خرید اشیاء مورد نیاز خود و سفارشهای شاه می کند و سال بعد (۱۲۶۲/۱۸۴۶) به ایران بازمی گردد. نمی دانیم که خریدهای این سفر و سفر بعدی وی در سال بعد، تا چه

حد با عکاسی ارتباط داشته است. با وجود اختراعها و پیشرفتهای تازه در زمینهٔ عکاسی، در ایران همچنان از داگروتیپی به موازات دیگر روشها تا سال ۱۲۷۰/۱۸۵۳-۵۴ برای گرفتن عکس استفاده می شده است و ژول ریشار نیز در بازگشت به ایران به گرفتن عکس به همان شیوه ادامه می دهد. در سال ۱۲۶۳/۱۸۴۷ محمد شاه از ژول ریشار می خواهد تا تصویر او و شاهزادگان و خدمه را بگیرد. از آن به بعد ژول ریشار هر روز برای انجام وظایف مختلف به دربار می رفته است. بی گمان در آن زمان، ژول ریشار، ملک قاسم میرزا را دست کم به نام می شناخته است، زیرا در خاطرات خود به توطئه ای که علیه حاج میرزا آقاسی طرح ریزی شده و ملک قاسم میرزا در آن شرکت داشته، اشاره می کند.

با درگذشت محمد شاه، جانشین او، ناصرالدین شاه، وابستگی ژول ریشار را به هیئت کارمندان دولت ایران دوباره تصویب می کند،[۱۲] زیرا که عشق وی به عکاسی بی اندازه بود و سال بعد ژول ریشار را مأمور می کند تا به شیراز برود و از نقوش تخت جمشید عکسبرداری کند. اما ژول ریشار به دلیل نرسیدن پول، سفر خود را در اصفهان متوقف می کند و شاید به علت حرص بی حدش به پول مأموریت را معلق می گذارد. چند سال بعد از این واقعه، در ۱۲۷۴/۱۸۵۸ لو یجی پشه (Luigi Pesce) افسر ایتالیایی، به خرج خود از تخت جمشید و پاسارگاد عکس می گیرد و به شاه تقدیم می کند. کنت دوگوبینو ژول ریشار را مرد خسیسی معرفی می کند که به انواع معاملات و از جمله عتیقه فروشی[۱۳] دست زده، رباخواری می کرده و توانسته بوده خود را وجودی نشان بدهد که صرف نظر کردن از او مشکل بوده و به این ترتیب موقعیتی کمابیش درخشان برای خود در ایران به وجود آورده بوده است. اما فوریه از او به نیکی یاد می کند. نام او در شمار اولین استادان مدرسهٔ دارالفنون قرار دارد و همچنین عضو وزارت انطباعات و دارالترجمهٔ دولتی بوده و در اواخر سال ۱۲۸۸/۱۸۷۲ ناصرالدین شاه به او لقب «خان» اعطا می کند. ژول ریشار به دنبال یک حادثهٔ ماجراجویانه بر سر یک زن در سال ۱۲۷۳/۱۸۵۷ در حضرت عبدالعظیم بست می نشیند و به دین اسلام می گرود و نام رضا را برای خود انتخاب و درخواست تابعیت می کند که درخواست او پذیرفته می شود. پس از آن با خواهر یکی از شاگردانش ازدواج می کند و از او صاحب فرزندی به نام یوسف (سپس ملقّب به مؤدّب الملک) می شود که او نیز راه پدر را در پیش می گیرد.[۱۴] فرزند دیگری از ژول ریشار به نام الکساندر در فرانسه کارخانه دار بود، که در ایران ناشناخته است. ژول ریشار در سال ۱۳۰۸/۱۸۹۱ در تهران فوت می کند و در

گورستان آب انبار قاسم خان در راه تهران-شهرری به خاک سپرده می شود.

تاکنون هیچ یک از داگروتیپ هایی که توسط ژول ریشار گرفته شده، یافت نشده است. اما یحیی ذکاء دریادداشتهای خود (۱۳۳۶ش/ ۱۹۵۷) دربارهٔ معماری ارگ سلطنتی تهران به سه تابلو نقاشی که از روی داگروتیپ‌های او کشیده شده و در کاخ گلستان موجود بوده، اشاره می کند. در زمستان سال ۱۳۶۱ش با همکاری وزارت دارایی و کارکنان کاخ گلستان برای یافتن این تابلوها کوشیدم، ولی معلوم شد که سالها پیش هنگام بازسازی کاخ گلستان و شمس العماره آنها را به جای دیگری برده‌اند. اما یکی از تابلوهای محمدشاه که از روی داگروتیپ های او کشیده شده احتمالاً دریکی از کاخهای سلطنتی ایران موجود است. در زیر برخی از تابلوهای تصویر ناصرالدین شاه و محمدشاه که توسط کمال الملک غفاری نقاشی شده تصریح شده که تابلو از روی داگروتیپ های مسیو ریشارخان نقاشی شده است. به گفتهٔ یحیی ذکاء از جمله درپای تابلویی از محمد شاه چنین نوشته شده است: «شکل شاه مرحوم است که آن را هم مسیو ریشار با داگرتیپ انداخته است در سنهٔ ۱۲٤۰ و شاه مرحوم در سن سی و هشت سالگی بوده است. عمل خانه‌زاد محمد غفاری ۱۲۹۸.»

شاهزاده ملک قاسم میرزا فرزند فتحعلی شاه. چنین به نظر می رسد که شاهزاده ملک قاسم میرزا نخستین ایرانی ای باشد که با داگروتیپی در حدود سال ۱۸٤۷/۱۲٦۳ و با فتوگرافی قبل از سال ۱۸۵۰/۱۲٦٦، همزمان با ژول ریشار، آشنا بوده و با آنها کار می کرده است. وچه بسا پیش از ژول ریشار در ایران به این فن اشتغال داشته است. تاریخچهٔ زندگی این مرد برجسته ناشناخته مانده است (بامداد در **تاریخ رجال ایران**، ج٤، ص ۱۳۸، شرح کوتاهی دربارهٔ زندگی او داده است).

ملک قاسم میرزا در ۱۸۰۷/۱۲۲۲ از بیگم خانم، دختر امامقلی خان افشار ارومی متولد شد. او بیست و چهارمین پسر فتحعلی شاه بود و با گلین خانم دختر سید میرزا بزرگ قائم مقام هزاوه، خواهر میرزا ابوالقاسم قائم مقام، ازدواج کرد.

در نوجوانی نزد برادرش شاهزاده عباس میرزای ولیعهد به آذربایجان رفت. عباس میرزا ادارهٔ بخشهایی از ایالت را به عهدهٔ وی گذاشت و مأموریتهای دیگری نیز به او سپرد. در سال ۱۲٤۵ق حاکم ارومیه بود و ظاهراً به دلیل بد رفتاریش با مردم توسط عباس میرزا معزول می شود. در ۱۲٤۸ق از آذربایجان به تهران می آید که فتحعلی شاه او

را به خراسان نزد عباس میرزا می فرستد. بازگشت او از خراسان احتمالاً پس از مرگ عباس میرزای ولیعهد در تاریخ جمادی الثانی ۱۲۴۹ق بوده، زیرا یکسال بعد ملک قاسم میرزا در نقدهٔ کردستان بود که جاستین پرکینز (Perkins)، مبلّغ مذهبی امریکایی، با او ملاقات می کند و تحت تأثیر کوششهای میسیونرهای امریکایی در زمینهٔ آموزش و پرورش قرار می گیرد. ملک قاسم میرزا در ۱۸۳۷/۱۲۵۲ در نامه ای به پرکینز اطلاع می دهد که مدرسه ای در شیشوان به مدیریت یک کشیش ارمنی از اهالی هند تأسیس کرده است و از میسیونر امریکایی می خواهد برای او کتاب درسی بفرستد و در ۱۸۳۷/۱۲۵۳ خود به دیدار پرکینز می رود. در آن تاریخ دوازده شاگرد در مدرسه نام نویسی کرده بودند، و خود او نیز به تحصیل زبان انگلیسی مشغول بوده است. و، به روایت پرکینز، نسبت به دو سال قبل که میسیونرها را در ارومیه ملاقات کرده بود، پیشرفت چشمگیری داشته است. وی از مستر مریک (Merrick) عضو میسیون درخواست می کند برای تدریس به شیشوان بیاید و او این دعوت را می پذیرد. ملک قاسم میرزا به این مدرسه عشق می ورزید و برای جلب توجه خانواده ها و تشویق آنها به فرستادن بچه ها به مدرسه مقرر کرده بود خانوادهٔ بچه هایی که به مدرسه می آیند از پرداخت مالیات معاف شوند و در مورد فواید آموزش تأکید بسیار می کرد. پیشرفتهای حاصل در این مدرسه بیش از حد تصور میسیونر امریکایی بود. وی در عین حال فرمانی از شاه دایر بر حمایت از میسیونرهای امریکایی می گیرد که موجب سپاسگزاری آنان می شود. محمد شاه در عین حال وی را به ریاست مدارس خصوصی آذربایجان منصوب می کند. اوژن فلاندن ملک قاسم میرزا را مردی اهل تساهل و بلند اندیشه معرفی می کند که در امور مذهبی به آزادی فکر و مذهب معتقد بوده است.

در سال ۱۸۴۵/۱۲۶۱ ملک قاسم میرزا همراه جمعی از شخصیتهای مملکتی از جمله میرزا علی حکیم باشی و محمد ظاهرخان وکیل قزوینی، در توطئه ای علیه حاج میرزا آغاسی صدراعظم قدرتمند شرکت می کند. در آن زمان محمد شاه بیمار بود و حاجی برای بعد از مرگ شاه به سود منوچهرخان ایشک آغاسی معتمدالدوله فعالیت می کرد. حاج میرزا آغاسی توطئه را کشف می کند و به فرمان محمدشاه ملک قاسم میرزا به تبریز بازگردانده و تا مرگ شاه در ۱۸۴۸/۱۲۶۴ بدون هیچگونه شغل یا منصبی در آنجا می ماند. شاهزاده ملک قاسم میرزا در سه سال دورهٔ برکناری بسیار آزرده خاطر و دلسرد بود. گزاویه هومر دُهل (Xavier de Helle) که در تاریخ ۱۲۶۳/ ۱۸۴۷ با او در تبریز ملاقات می کند، می نویسد: «هرآنچه دربارهٔ ایران می گوید نشان می دهد که هیچگونه

توهمی دربارهٔ اوضاع رقت بار این کشور ندارد. اما علی رغم انتقادهای شدیدی که از اوضاع و احوال افراد می کند، بعید می دانم چنانچه موقعیتی پیش آید بتواند از آن استفاده نموده و مفید واقع شود. او طفلی است که نسبت به لذتهای زودگذر حریص است و تنها فکرش چیدن گلهای بدون دردسر زندگی است.» (دُهل، جلد سوم، ص۸). با مرگ محمد شاه و سقوط حاج میرزا آغاسی و به تخت نشستن ناصرالدین شاه با کمک میرزا تقی خان امیرکبیر زنگهای موفقیتهای کوتاه مدت برای شاهزاده به صدا در می آید. ناصرالدین شاه پیش از ترک تبریز به قصد تهران در ۱۸۴۸/۱۲۶۴ ملک قاسم میرزا را به حکومت آذربایجان منصوب می کند و وی یکسالی در این مقام باقی می ماند.

ملک قاسم میرزا پس از برکناری به تهران باز می گردد و بر اساس تحقیقات یحیی ذکاء در تابستان ۱۸۴۹/۱۲۶۵ همراه با ناصرالدین شاه به ییلاق جاجرود می رود و در آنجا از چادرهای سلطنتی، حرمسرا و خدمهٔ شاه عکس می گیرد و یک آلبوم عکس به شاه هدیه می کند و این قدیمترین آلبوم عکسی است که در ایران از آن نام برده شده است.

پس از آن به تبریز باز می گردد و ادیب الممالک در سال ۱۲۷۳/ ۱۸۵۷ چندین بار با او ملاقات می کند و در کتاب خود چندین جا از هنر شاهزاده یاد کرده است. تاریخ دقیق فوت ملک قاسم میرزا معلوم نیست اما حداکثر بایستی در حدود سالهای ۱۲۷۹-۸۰/ ۱۸۶۲ باشد.[۱۶]

فلاندن در ۱۲۵۵/ ۱۸۴۰ دربارهٔ ملک قاسم میرزا می نویسد «او به دلیل افکار والا، میزان معلومات، کنجکاوی و توجهی که به علوم در اروپا نشان می دهد بدون شک یکی از برجسته ترین نادره‌های مشرق زمین است. علاوه بر فارسی به شش زبان فرانسه، انگلیسی، روسی، ترکی، عربی، و هندوستانی تکلم می کند.» (فلاندن، ج۱، ص ۱۵۱-۵۲). کنت دوسرسی، رئیس هیئت ایرانی رایزنی لوئی فیلیپ نزد محمد شاه (۱۲۵۵-۵۶/ ۱۸۳۹-۴۰) نیز چنین برداشتی از او دارد (سرسی، ص ۱۳۰-۳۱).

و باز گزاویه هومر دُهل دربارهٔ دیداری که با ملک قاسم میرزا داشته دربارهٔ او این گونه می نویسد: «در حالی که گمان می بردم با مردی متفرعن و عبوس برخورد خواهم داشت با حیرت بسیار خودم را با شیری روبرو دیدم که بحق می توانست در بولوار ایتالیایی ها در پاریس قدم بزند. او فرانسه را به روانی تکلم می کند. طنز لطیفی دارد. محمد را مسخره می کند و هم گام با اروپایی ها زندگی می کند که نشان دهندهٔ عدم تعصب اوست. بسیار سر به هواست و با سهولت کامل به زبانهای بسیاری تکلم می

کند.».

ملک قاسم میرزا نه تنها اولین داگروتیپیست و فتوگراف (عکاس) ایرانی که پیشگام علوم نقشه برداری و تأسیس مدارس نوین در ایران بوده، و نیز نخستین کسی است که پیش از سال ۱۸۳۷/۱۲۵۳ به تهیهٔ قند از چغندر علاقه‌مند می شود.[۱۷] پس از آن که تلاشهایش در این زمینه با شکست روبرو می شود در ۱۸۳۷/۱۲۵۳ از جاستین پرکینز می خواهد تا کتابهایی در این زمینه در اختیار او قرار دهد و توجه میسیونر امریکایی را به این نکته جلب می کند که منطقه برای کشت چغندر و تهیهٔ قند آمادگی دارد. در زمینهٔ پزشکی هم شاهزاده اطلاعات جامعی داشته است. از او برای عیادات بیماران دعوت می شده است. در خانوادهٔ او گفته می شد که ملک قاسم میرزا که نمی توانسته صاحب فرزند شود، خود را درمان کرده و صاحب یک دختر می شود (ادیب الممالک، ص ۱۸۲-۸۳).

کنت دوسرسی دربارهٔ او می گوید، «ملک قاسم میرزا برای هر آنچه که از اروپا می آید ارزش بسیار قائل است. و از اینکه نمی تواند خود از مواهب پیشرفت و تمدن بهره‌مند شود تأسف بسیار دارد.» (سرسی، همانجا) فلاندن می نویسد: «اگر او در اروپا و بویژه در فرانسه، سرزمین آزادی، هم تحصیل کرده بود نمی توانست بیش از این از لحاظ اندیشه پیشرفته و در عقایدش گشاده نظر باشد.» گزاویه دُهل نیز که در ۱۸۴۷/۱۲۶۳ در تبریز با او ملاقات می کند، می نویسد: «او هیچگاه از کشورش خارج نشده است. بنابراین تصور می کنم که معلوماتش در علوم پزشکی با مطالعهٔ کتاب و به خصوص نشست و برخاست و شاگری نزد پزشکِ خود فِرنگی (Frengui) پیر ریش سفید... کسب کرده است.» وی همچنین ارتباطهای نزدیکی با دکتر لئون لابا (Labat)، پزشک محمد شاه، داشته است.

یکی دیگر از ویژگیهای ملک قاسم میرزا عشق او به هنر نقاشی است. هنرمندی صاحب صلاحیت چون فلاندن به طور کلی در مورد ایرانیان می نویسد: «ایرانی ها اصولاً علاقهٔ بسیاری به هنر و بویژه به نقاشی دارند. تابلوهای نقاشی که کاخها و حتی منازل مردم ساده را مزین می کند نشانگر این علاقه است.» و می افزاید: «ملک قاسم میرزا یکی از علاقه‌مندترین مردمان این کشور به هنر نقاشی است. علاقهٔ ایرانی ها به این هنر مرا بسیار شگفت زده کرده است زیرا پیش از آن مشاهده کرده بودم که همسایگان آنها، ترکها، تا چه حد هنر نقاشی را تحقیر می کنند.» (همان، ج۱، ص ۱۵۶). علاقهٔ شاهزاده به تصویر، نقاشی یا نقشه برداری، به اضافهٔ شخصیت استثنایی او، وی را آمادهٔ

تجربه کردن داگروتیپی کرده بود. ملک قاسم میرزا می بایست از داگروتیپی در همان آغاز ابداع آن در ۱۸۳۹ باخبر شده باشد، زیرا برخی از مجلات فرانسوی را پیوسته مطالعه می کرد. و بعید نیست که در همان اوایل به فکر داشتن آن افتاده باشد. نوهٔ او، علیقلی میرزا ملک قاسمی، فرزند امامقلی میرزا پسر ملک قاسم میرزا، در ۱۳۶۱ش/ ۱۹۸۳ به من اطمینان داد که برادر ارشدش نصرالله میرزا در حدود بیست «صفحهٔ نقره‌ای» بکر و همچنین چهار یا پنج «صفحهٔ نقره‌ای» استفاده شده از جمله عکسی از پدربزرگش را به ارث برده است. یک دستگاه داگروتیپی هم موجود بوده که بچه‌ها با آن بازی کرده و آن را از کار انداخته بودند. بر اساس تحقیقات یحیی ذکاء این دستگاه در فهرست میراث ملک قاسم میرزا ذکر شده است. این اشیاء همراه با یادگارهای دیگری از ملک قاسم میرزا در حسینیهٔ ملک قاسمی واقع در شیشوان، ملک خانوادگی او، نگهداری می شد. این دهکده در نزدیکی عجب شیر در ۹۵ کیلومتری تبریز بر سر راه تبریز به مراغه قرار دارد. در ۲٤ بهمن ۱۳۵۷/ ۱۳ فوریهٔ ۱۹۷۹، دو روز پس از انقلاب، بخشی از مردم محل حسینیه را اشغال می کنند و پس از غارت آن را به آتش می کشند. از این تاریخ به بعد دیگر از اشیاء موجود در حسینیه اثری یافت نمی شود و بعید به نظر می رسد پس از این حادثه بتوان آنها را بازیافت. خوشبختانه برای ضبط در تاریخ عکاسی، عبدالله پسر نصرالله ملک قاسمی در حدود سال ۱۳۵۵ش/۱۹۷٦-۷۷ از تصویر جد خود عکسی گرفت که یک کپی از آن را بر روی کاغذ ابریشمی به عموی خود علیقلی ملک قاسمی هدیه کرده است.

نمی دانیم آیا آن داگروتیپ تاریخ گذاری شده بوده یا نه، اما به نظر می رسد که شاهزاده در آن عکس بایستی ٤۰ ساله باشد، و با توجه به تاریخ تولد او داگروتیپ باید در حدود سال ۱۸٤۷/۱۲٦۳ گرفته شده باشد. شاهزاده با اطلاع از عشق شاه جوان (ناصرالدین شاه) به انواع هنر و از جمله عکسبرداری در ۱۸۵۰/۱۲٦٦ شاید اولین آلبوم عکس را به شاه تقدیم کرده است. این آلبوم متعلق به عصر فتوگرافی (عکسبرداری) است. ناصرالدین شاه خود مقداری عکس به این آلبوم افزوده است. این آلبوم در آلبومخانه (فتوتک) کاخ سلطنتی گلستان در تهران تحت شماره ۲۳۲ ثبت شده که با شماره ۷۲۵۳ از فهرست تنظیم شده در سال ۱۳۳۰ق/۱۹۱۳ مطابقت می کند. ملک قاسم میرزا بر روی این دومین ورق آلبوم نوشته است: «پیشکش بندهٔ آستان شهریاری ملک قاسم میرزا به تاریخ شانزدهم شهر رجب المرجب سنهٔ ۱۲٦٦.»

عشق ناصرالدین شاه به عکاسی بسیار زیاد بود و عکسهایی که می گرفت خود

آنها را ظاهر می کرد و تحت رهبری او اولین عکاسی مستند در ایران به وجود آمد و توسعه یافت. استادان دارالفنون از اولین سالهای افتتاح این مؤسسه در ۱۸۵۱/۱۲۶۸ به تجربیات مختلف فنی دست زدند.[۲۰] خصوصاً افسران اقدام به گرفتن عکس از بناهای تاریخی کردند و یا اردوگاههای نظامی را با عکس نمایش می دادند. عکس به خدمت مطبوعات درآمد و همچنین سیاحتنامه‌ها را مزین نمود.[۲۱] مأموریتهایی برای گرفتن عکس به فرمان شاه صورت گرفت.[۲۲] و دیگران کوشیدند از شاه تقلید کنند و یا برای خود عکس بگیرند.[۲۳] و به این ترتیب بود که عکاسی از حالت اختصاصی متعلق به شاه و درباریان خارج شد و در تمام ایران توسعه یافت.[۲۴]

اعتماد السلطنه در سال ۱۳۰۶/ ۱۸۸۸-۸۹ می نویسد، بسیار مشکل است تعداد کارگاههای فعال عکسبرداری را در ایران برآورد کرد (**المآثر والآثار**، ص ۹۴). توسعه و اشاعهٔ عکاسی در ایران همچنان نزد مردم رو به افزایش بود ولی عکاسی درباری بتدریج فروکش کرد و در زمان جانشینان ناصرالدین شاه از میان رفت. گرچه به کمک مظفرالدین شاه هنر سینماتوگرافی ایران در آغاز قرن بیستم طلوع کرد.[۲۵]

پانویسها:

۱. در درجهٔ اول به کوشش خانم بدری آتابای و دیگر مسئولان، از جمله سرهنگ اسکندری، آلبومهای «آلبومخانه» (فتوتک) کاخ گلستان در تهران از سال ۱۳۵۲ با دقت تمیز، تعمیر و فهرست بندی شده و در اطاقهای امن قرار داده شده است. به گفتهٔ خانم آتابای در آلبومخانه ۱۰۳۹ آلبوم شامل ۴۲۱۳۲ عکس وجود دارد. آقای ایرج افشار نیز با توجه به اهمیت این مدارک، پیش از آن که مسئولیت آلبومخانه به خانم آتابای سپرده شود، از حدود پانزده هزار از آنها در سال ۱۳۳۴ نسخه‌ای تهیه کرده که در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است. آقای آنجلو پیه‌مونتز Angelo H. Piemontese به هنگام انتشار عکسهایی که در ایران در سال ۱۲۷۹-۸۰/۱۸۶۲ توسط یک هیئت دیپلماتیک ایتالیایی گرفته شده بود به اهمیت عکاسی در ایران آگاه شد (ر. ک. کتابنامه). مهمترین اثری که دربارهٔ عکاسی آن دوران تا کنون در ایران به چاپ رسیده کتاب آقای عاصمی است. این مجموعه شامل ۲۵۰ عکس است که در سال ۱۲۸۷-۸۸/۱۸۷۰ به وسیلهٔ ارنست هولتزز (Ernst Höltzer) گرفته شده و به نظر می رسد که اکثر آنها مربوط به اصفهان باشد (محمد عاصمی، ارنست هولتزز، **ایران در یکصد و سیزده سال پیش، بخش نخست اصفهان**، تهران، ۱۹۷۶/۲۵۳۵.

همچنین مراجعه شود به:

J. Scarce, "Isfahan in Camera, 19th Century Persia through the Photographs of Ernst Höltzer," *AARP*, April 1979, pp. 1-22.

تعدادی از عکسهایی که هولتزز گرفته قبلاً در مجلهٔ لایف منتشر شده است.

"La photographie, la lumière et la pellicule, Life, éd. revisée, 1972, pp. 112-118.

و سرانجام، L. Vaczek, G. Buckland نیز در کتاب نفیسشان عکسهای بسیاری از ایران در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را چاپ کرده‌اند. آنها به توسعهٔ این هنر در ایران توجهی نداشته‌اند اما مدارکی که انتشار داده‌اند اطلاعات

جالبی در دسترس قرار می دهد.

(L. Vaczek and G. Buckland, *Traveller in Ancient Lands. A Portrait of the Middle East, 1839-1919,* Boston, 1981.

۲. دربارهٔ آقارضا اقبال السلطنه ر.ک. بامداد، **تاریخ رجال ایران**، ج۱، ص ۵۱۳-۵۱۶. او نقش مؤثری در تحول عکاسی در ایران داشته است.

۳. یک صفحهٔ مسی که به نقره اندود بوده که با یُد آن را حساس کرده و عکس را با بخار جیوه ظاهر می کرده‌اند.

٤. بدری آتابای در «فهرست آلبوم‌ها» (ص ۹) می نویسد «دوربین عکاسی در اواخر سلطنت محمد شاه توسط افسران ایتالیایی، فرانسوی، و روسی به ایران آورده شد.» ولی هیچ مأخذی ارائه نمی دهد. تحقیقات ما نیز نوشتهٔ او را تأیید نمی کند.

۵. پسر او یوسف (مؤدب الملک) این اطلاعات را به محمد قزوینی می دهد. مراجعه کنید به عباس اقبال، «یادداشتهای تاریخی و تأسیسات معاصرین: از یادداشتهای استاد اعلم آقای محمد قزوینی، **یادگار**، دورهٔ سوم، خرداد ۱۳۲٦، ص ۵-۲۵.

٦. دکتر فوریه Feuvrier ،طبیب فرانسوی دربار ناصرالدین شاه، می نویسد: «آقای ریشار هم ولایتی فرانش کونتی (Franch chontois) من، نزدیک گیری(Grey)... معلم زبان فرانسه است...»

(*Trois ans a la cours de Perse,* Paris, 1906, p. 158,)

در صفحهٔ ۱۵۷ این کتاب عکسی از ریشار خان چاپ شده است.

۷. نیز ر.ک. **یحیی ذکاء، تاریخ عکس و عکاسان.**

۸. ظاهراً یادداشتهای خاطراتی به زبان فرانسه از ژول ریشار باقی مانده است که به آنها دسترسی نیافته‌ام. خلیل ثقفی(اعلم الدوله) ترجمهٔ فارسی بخشهای پراکنده‌ای از این یادداشتهاراتحت عنوان«تاریخ ضبط می کند»درکتاب **مقالات گوناگون**، تهران، ۱۳۲۲ش، ص ٤۲-٤۹، ۸۳-۱۰۱، ۱۱۳-۱۱۸ انتشار داده است. ژول ریشار به گفتهٔ خودش، هنگامی که به ایران آمده (همان، ص ۹۸) علاوه بر زبان فرانسه به زبانهای انگلیسی، ایتالیایی، اسپانیولی، آلمانی و لاتین صحبت می کرده اما نه به فارسی.

۹. دربارهٔ این زن رجوع شود به عباس اقبال، «مادام حاجی عباس گلسان، **یادگار**، دورهٔ ۳، شماره‌های ٦ و ۷، بهمن- اسفند ۱۳۲۵، ص ۱۰٦-۱۰۹؛ و Hommaire de Hell, Vol. 3, p. 184-85.

۱۰. ظاهراً علت این که کاردار انگلیس معرف او بوده، این بوده است که فرانسه در ایران کمتر هیئت نمایندگی دیپلماتیک فعال داشته است. ژول ریشار در ۱۸۵۰ می نویسد «هیچکس از فرانسوی ها سخنی نمی گوید و در واقع هیچکس به ما توجهی ندارد.» (ریشار، ترجمهٔ ثقفی، همان، ص ۹۱)

۱۱. می دانیم که بیش از صد نوع دانهٔ گل و گیاه، و از جمله گوجه فرنگی، با خود آورد که حاج میرزا آغاسی را بسیار شادمان کرده بود. در یادداشتهایی که مأموران فرانسوی به وزارت امور خارجه فرانسه فرستاده‌اند از ده- یازده صندوقی که ژول ریشار برای شاه فرستاده گزارش شده است، اما از محتوای صندوقها ذکری نشده است.

۱۲. وی در همین تاریخ (رمضان ۱۲٦٦/ ژوئیهٔ ۱۸۵۰) از این که سه سال و نیم بود که حقوق او پرداخت نشدهٔ شکوه می کند و قصد آن داشت که وارد کسب شود (همان، ص ۹۰).

۱۳. ناصرالدین شاه در **سفرنامهٔ سوم فرنگستان** اشیاء عتیقه‌ای را که ژول ریشار درپاریس به نمایش گذارده و او در ۱۸۸۹/۱۳۰٦ از آن دیده کرده، شرح می دهد (**سفرنامهٔ سوم فرنگستان**، باسمه چاپ میرزا محمد شیرازی ملک الکتاب، بمبئی، ۱۳۰۸/۱۸۹۰-۱۸۹۱، ص ۲۷۸. بسیاری از اشیایی که به او تعلق داشت هم اکنون از جمله در موزهٔ و یکتوریا و آلبرت در لندن است،

۱٤. یوسف ریشار در ۱۲۸۵/۱۸٦۸ متولد و در ۱۳۵٤/ ۱۹۳۵ (۱۳۱٤ شمسی) فوت می کند و در امامزاده

عبدالله در شهر ری به خاک سپرده می شود. او به جای پدرش در مدرسهٔ دارالفنون فرانسه تدریس می کرد.

۱۵. محمد قزوینی، «وفیات»، ص ۲۵۰. دربارهٔ آثار نوشته و ترجمه شدهٔ ژول و یوسف ریشار، ر. ک. خانبابا مشار، **فهرست کتابهای چاپی فارسی**، سه جلد، تهران، ۱۳۵۲ش.

۱۶. علیقلی (پسر امامقلی میرزا امیرنویان) نوادهٔ ملک قاسم میرزا در زمستان سال ۱۳۶۱ش/ ۱۹۸۳ به من گفت که پدر بزرگش نسبتاً جوان و در حدود ۵۰-۵۵ سالگی فوت شده است، و دیدیم که وی در سال ۱۲۷۳ق/۱۸۵۷ در سن ۵۰ سالگی زنده بوده است.

۱۷. در شمارهٔ ۳۷٤، مورخ ۱۶ شعبان ۱۲۷٤/ اول آوریل ۱۸۵۸ روزنامهٔ **وقایع اتفاقیه** معرفی چغندر قند در ایران به دکتر پولاک نسبت داده شده است. ک. جهانداری نیز در مقدمه‌ای که بر ترجمهٔ کتاب پولاک نوشته به این موضوع اشاره می کند (**سفرنامهٔ پولاک**، ترجمهٔ فارسی، ص ۵).

۱۸. پرکینز نیز از سفر او به اروپا چیزی نمی گوید، اما این موضوع تاکید شده است که شاهزاده دیرزمانی با اعضای سفارتخانه‌های روس و انگلیس معاشرت کرده و تقریباً اروپایی شده بوده است. این موضوع مورد تأیید ادیب الممالک نیز هست. (همان، ص ۱۸۳)

۱۹. بدری آتابای بخشی از فرمول شیمیایی محلول ظاهر کردن عکس و روشهای به کار گرفته شده را، که ناصرالدین شاه خود در ۱۲۸۶/ ۶۹-۱۸۷۰ یادداشت‌کرده، منتشر کرده است (آتابای، **فهرست آلبومها**، ص ۱۰-۱۲).

۲۰. Krziz اتریشی مربی توپخانه اولین کسی بود که ظهور عکس را بر روی کاغذ تجربه کرد و پس از او فوکتی (Focchetti) ایتالیایی استاد علوم طبیعی اولین کسی بود که کلودیون را به کاربرد (اعتماد السلطنه، **مرآت البلدان**، ج۳، ص۲۱).

۲۱. به مناسبت هریک از سفرهای ناصرالدین شاه و گاه سفرهای رجال برجسته، آلبوم عکسی در آلبومخانهٔ کاخ گلستان وجود دارد.

۲۲. مهمترین آنها، به نظر من، مأموریتی است که عبدالله قاجار عکاس در کومش، خراسان، استرآباد و مازندران انجام داد (۱۳۰۷-۱۳۱۱/ ۱۸۹۰-۱۸۹٤). آلبومهای ۲۹۸، ۲٤۰، ۲۹۱ در آلبومخانه، ر. ک. بدری آتابای، **فهرست آلبومها**، ص ۸۲، ۸۵، و ۱۰۰. علاقهٔ ناصرالدین شاه در این زمینه به ایران محدود نمی شد. در ۱۲۷۹/۱۸۶۳ کنت دوگوبینو به اطلاع وزیر امور خارجهٔ فرانسه می رساندکه شاه مایل است La Description de l'Egypte «avec les plauches (Gobineau, Les dépêches, p. 226)» را دریافت دارد ، که قاعدتاً بایستی مربوط به کتاب Description de l'Egypte باشد که به دستور دولت فرانسه در چاپخانهٔ سلطنتی پاریس ۱۸۰۹-۲۲ در ده جلد «فولیو» چاپ شده بود که عکسها در جلد دهم چاپ شده. پس از آن در حدود سال ۱۳۰۸/۱۸۹۰-۹۱ ناصرالدین شاه دربارهٔ پیشرفت و ترقی برای حاج سیاح سخنرانی غرّایی می کند و به او اجازهٔ سفر به هند را می دهد و می گوید «اگر پولت تمام شد تلگراف کن تا داده شود از محلهای تاریخی آنجا عکسبرداری کن و برای ما بیاور.» (ص ۹۶ از یادداشتهای هدایت الله خان رشتی که به نقل از رائین در **فراموشخانه و فراماسونری در ایران**، ۳ جلد، تهران، ۱۳۵۷ ش، ج۱، ص ٦۲۵).

۲۳. از جمله علی خان پسر قاسم خان والی در سالهای ۱۲۹۶-۱۳۰۷/ ۱۸۷۹-۸۹ هنگامی که حاکم بخشهای مختلف آذربایجان و کردستان بود، عکسهایی گرفته و نظریاتش را دربارهٔ اوضاع جغرافیایی و قومی در مورد مناطقی که در آنها حاکم بود در آن آلبوم نوشته است.

۲٤. اعتماد السلطنه، **المآثر و الآثار**، ص ۹٤. ناصرالدین شاه همچنین دستور داده بود عکسهایی از زندانیهای

مشهور گرفته شود که بر تصویر آنها شرح و تفسیرهای طنزآلود می نوشت، از جمله ر. ک. **خاطرات حاج سیاح، به همت** ه. سیاح، تهران ۲۵۳۶=۱۳۵۶/۱۹۷۷، ص ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹.

۲۵. مظفرالدین شاه در سال ۱۳۱۸/ ۱۹۰۰ دستور خرید یک دستگاه سینماتوگراف می دهد و آن را به میرزا ابراهیم خان عکاسباشی می سپارد. که از صحنه‌های تعزیه و باغ وحش خصوصی شاه فیلمبرداری می کند. ر. ک. به Le Cinéma en Iran، نوشتهٔ فرخ غفاری، تهران، ۱۹۷۳، ص۲؛ و همچنین تحت عنوان Akkāsbāšī در Encyclopaedia Iranica

کتابنامه:

۱. جهانگیر میرزا، **تاریخ نو** (شامل حوادث دورهٔ قاجاریه از سال ۱۲٤۰ تا ۱۲٦۷ قمری)، به کوشش عباس اقبال، تهران ۱۳۲۷.

۲. نادر میرزا، **تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز** (افست از روی چاپ سنگی)، تهران ۱۳۵۱.

۳. محمد قزوینی، «یادداشتهای تاریخی، وفیات معاصرین، از یادداشتهای استاد علامّه آقای محمد قزوینی»، **یادگار**، دورهٔ سوم، خرداد ۱۳۲٦.

٤. خلیل ثقفی (اعلم الدوله)، **مقالات گوناگون**، تهران، ۱۳۲۲.

۵. میرزا محمد تقی خان لسان الملک سپهر، **ناسخ التواریخ**، به کوشش ح. قائم مقامی، ۳ جلد در یک جلد، تهران ۱۳۳۷.

٦. سلطان احمد میرزا عضد الدوله، **تاریخ عضدی**، به کوشش ا. نوائی، تهران ۲۵۳۵=۱۳۵۵.

۷. محمد جعفر خورموجی، **تاریخ قاجار، حقایق الاخبار ناصری**، به کوشش خدیوجم، تهران ۱۳٤٤.

۸. یحیی ذکاء، **تاریخ عکاسی و عکاسان در ایران** (چاپ نشده).

۹. عبدالعلی ادیب الملک، **دافع الغرور**، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳٤۹.

۱۰. محمد حسن خان اعتماد السلطنه، **المآثر و الآثار** (چاپ سنگی).

۱۱. محمد حسن خان اعتماد السلطنه، **مرآت البلدان** (چاپ سنگی).

— H. de Couliboeuf de Bloequeville," Quatorze mois de captivite ches les Turcomans, 1860-61," *Le tour du monde*, 1886.

— X. Hommaire de Hell, *Voyage en Turquie et en Perse pendant les années 1846, 1847 et 1848*, 4 vols. Paris, 1854-1860 et un vol. de pls. in fol., Paris, 1859.

— Justin Perkins, *A Residence of Eight Years in Persia*. Andover, 1843.

— A. M. Piemontese, "The Photograph Album of the Italian Diplomatic Mission to Persia (Summer 1862)", *East and West*, XXII/3-4, 1972, pp. 249-311.

— J. E. Polak, *Persien, das Land und seine Bewohner. Ethnographische Schilderungen*. Leipzig, 1865; *Safarnāme-ye Polāk, "Irān-o-Iraniyān"*, tr. K. Jahāndāri, Téhéran 1361s/1982.

— Comte de Sercey, *Une ambassade extraordinaire, La Perse en 1839-1840*, Paris, 1928.

— L. Thornton, *Images de Perse, Le Voyage du Colonel F. Colombari a la cour du chah de Perse de 1833 a 1848*, Paris, 1981.

— L. Vaczek and G. Buckland, *Travellers in Ancient Lands, A Portrait of the Middle East, 1839-1919*, Boston, 1981.